

عکرمه راوی برجسته ابن عباس و تفکر خارجی

رضا کردی*

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واجد زرند
(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۵/۲/۱۰ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۶/۶/۲۷)

چکیده

علمای رجال، غالباً، عکرمه محدث و مفسر مشهور تابعی (م/ ۱۰۵ هـ.ق) را به فرقه خوارج منتسب کرده‌اند. مقاله حاضر، با هدف بررسی صحت و سقم این مسأله و یافتن میزان دلیستگی عکرمه به خوارج با بهره‌گیری از شیوه استخراج مطالب از متون و تحلیل آنها فراهم شده تا پژوهندگان علوم قرآنی و حدیث را در شناخت دقیق‌تر این راوی کثیرالنقل یاری کند. آنچه از رهگذر تطبیق اندیشه‌های بنیادین مورد اتفاق فرقه‌های خوارج، یعنی زهد، انکار عثمان و علی (ع)، ظلم‌ستیزی، اعتقاد به عدم انحصار خلافت در قریش و نیز اندیشه‌های مورد اختلاف آنها نظیر قول به تقیه و تکفیر مرتکب کبیره، با افکار و افعال عکرمه دریافت می‌شود آن است که وی در تمام موارد یادشده به جز انکار علی (ع)، با خوارج هم‌عقیده بوده است. در عین حال، بخشی از روایات او در حوزه تاریخ صدر اسلام، فقه و کلام با باورهای شیعی هم‌خوان است، ولی با وجود این، نمی‌توان او را فردی با گرایش‌های شیعی ارزیابی کرد.

کلید واژه‌ها: عکرمه، خوارج، قریش، امامت، خلافت.

طرح مسأله

ابوعبدالله عکرمه مولای ابن عباس را از طبقه دوم محدثان دانسته‌اند (نک: ذهبی، *المعین فی طبقات المحدثین*، ۴۱). وی از همان آغاز در معرض داوری‌های گوناگون

و متناقض بوده است. برخی او را داناترین فرد از تابعین به تفسیر قرآن و سیره نبوی (نک: همو، سیر، ۱۷/۵)، یا داناترین یاران ابن عباس (نک: زرعی، ۲۸۷) و قابل اعتماد (نک: بستی، *الثقات*، ۲۳۰/۵) پنداشته و برخی دیگر او را فردی کم‌خرد (نک: ابن حجر، *تهذیب*، ۲۳۷/۷)، دروغگو و غیر قابل اعتماد شمرده‌اند. چنان که، احمد بن حنبل عکرمه را ضعیف‌الحديث و غیرثقة دانسته (نک: ابن جوزی، *الضعفاء*، ۱۵۸/۱) و مالک، اعتنایی به روایات او نداشته است (نک: ابن عماد، ۱۳۰/۱). کشی، رجالی شیعه نیز عکرمه را نه تنها مستوجب مدحی ندانسته، بلکه سزاوار ضد آن شمرده است (نک: ۲۱۶).

مهمترین خرده‌ای که بر عکرمه گرفته‌اند تعلق وی به مذهب خوارج^۱ است. منابع شیعه، معمولاً در مواردی همچون بحث از آیه تطهیر، اعتقاد عکرمه را مبنی بر اختصاص زنان پیامبر (ص) به آن مطرح ساخته، به انتقاد از او و جرح روایات وی پرداخته‌اند. آنان با استناد به روایات عامه، عکرمه را به کذب، خارجی‌گری، اباحی‌گری و عناد با علی و اهل بیت (ع) متهم کرده‌اند (نک: بیاضی، ۲۷۲/۳؛ میلانی، *محاضرات فی الاعتقاد*، ۵۹/۱؛ *آیه التطهیر*، ۱۵). میلانی معتقد است که به علت اعتماد بخاری به عکرمه نمی‌توان بر روایات او تکیه کرد و همو کسانی از نویسندگان معاصر، حتی شیعیانی را که *کوشتیده‌اند از عکرمه دفاع کنند*، بر اشتباه دانسته است (نک: میلانی، *محاضرات فی الاعتقاد*، ۶۲/۱). این ارزیابی‌های ضد و نقیض، محقق را وامی‌دارد که در صدد یافتن پاسخی به این پرسش‌ها باشد:

۱. آیا عکرمه به گروه خوارج به معنای خاص آن تعلق داشته است؟
۲. دلبستگی به خوارج، تا چه حد در اندیشه و عمل او بازتاب داشته است؟
۳. آیا نشانه‌ای از دشمنی عکرمه با علی (ع) و اهل بیت پیامبر (ص) وجود دارد؟

اندیشه‌های بنیادین خوارج

برای درک چگونگی و میزان وابستگی عکرمه به خوارج، نخست باید محوری‌ترین اندیشه‌ها و بارزترین رفتارهای فرق خوارج را مورد بررسی قرار داد. پس از آن با

۱. روشن است که مراد از خوارج در اینجا اصحاب نهروان نیست، بلکه نسل‌های بعدی خوارج که امام علی (ع) استمرار و ماندگاری آنها را پیش‌بینی کرده بود مدنظر است (نک: *نهج البلاغه*، خطبة ۶۰).

تطبیق هر یک از موارد بر شخصیت، افکار و رفتار عکرمه، می‌توان واقعیت را دریافت. این افکار را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. اندیشه‌های مورد اختلاف فرقه‌های خوارج

۱. ۱. تقیه. موضوع تقیه، هم به لحاظ اصل مشروعیت و هم از نقطه نظر کیفیت و احکام آن، از همان آغاز در میان خوارج مورد نزاع بوده است. ظاهراً همه فرقه‌های خوارج به جز ازارقه، تقیه را در قول جایز و در عمل غیر جایز می‌شمرده‌اند (نک: شهرستانی، ۱۳۷/۱؛ ایجی، ۶۹۹/۳). آنها سرزمین‌های اسلامی را از این نظر که حکومتی خارجی مذهب بر آنها حکم می‌راند یا نه، به دو بخش دارالحکم و دارالتقیه تقسیم می‌کردند (نک: بغدادی، ۸۱، ۸۷، ۹۱، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۱). چنین اعتقادی به ابن عباس نیز نسبت داده شده و جابر بن زید پیشوای فکری اباضیان (نک: طبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ۲۲۹/۳) نیز چنین باوری داشته است (نک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۳۵۸/۱). از تفسیر عکرمه از آیه: ...الْآن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تَقَاةً ... (آل عمران/۲۸) چنین دانسته می‌شود که وی معتقد به جواز تقیه در غیر قتل نفس و غارت اموال بوده است (نک: طبری، همان، ۲۲۸/۳). بنابراین، او تقیه در عمل را نیز تا حد زیادی پذیرفته است.

۲. ۱. تکفیر مرتکب کبیره. خوارج غالباً مرتکب گناه کبیره را غیر مؤمن و در نتیجه کافر می‌دانستند (نک: بغدادی، ۵۶). گویا نخستین بار ابن اباض از سرکردگان خوارج، این نظریه را این گونه توجیه کرد که مراد از کفر نه کفر از ملت، بلکه کفر نعمت است (نک: ابن اثیر، ۴۹۲/۳). دو روایت از عکرمه نشان می‌دهد او به نوعی کفر برای مسلمانان قائل بوده است. یکی آن که او در کنار مسجد ایستاده بود و می‌گفت: در اینجا به جز کافر نیست (نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۲/۵) و دیگر، سخنی است از عکرمه در سفر مغرب که گفت: دوست دارم با شمشیر گردن همه حج‌گزاران را بزنم (نک: همو، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ۱۱۸/۵)، اما در عین حال او از ابن عباس روایتی نقل کرده است که نظیر آن در منابع شیعه به نقل از امام صادق (ع) از زبان پیامبر (ص) آمده است. بر اساس این روایت، هرگز بنده‌ای زنا، دزدی و ... نمی‌کند مگر آن که در آن حال، مؤمن نیست (نک: ابن تیمیه، الاستقامة، ۵۴۸/۱؛ قس: کلینی، ۳۱/۲، ۲۷۶). همچنین عکرمه، قاتل متعمد مؤمن را

تلویحاً کافر دانسته، به جاودانگی او در دوزخ معتقد است، زیرا در تفسیر آیه: *و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم ...* (نساء/۹۳)، خوارج و معتزله به خلود چنین کسی در آتش معتقد هستند، هر چند این امر در حق قاتلانی است که کشتن مؤمن را حلال می‌شمارند و عکرمه نیز چنین باوری داشته است (نک: عمادی، ۲/۲۱۷).

۲. اندیشه‌های مورد وفاق خوارج

۲.۱. گرایش به زهد و عبادت. خوارج اولیه یا مُحکِّمه به مبالغه در عبادت شهرت داشته‌اند (نک: سمعانی، ۲/۲۰۷؛ ابن حجر عسقلانی، *نزهة البایب فی الالقاب*، ۱/۲۸۳)، اما درباره گرایش عکرمه به زهد، اظهار نظرهای متناقضی شده است. وی نه تنها شهرتی در عبادت ندارد، بلکه برخی از اخبار حاکی از آن است که فردی ثروت‌اندوز بوده و حتی از عامل سمرقند جامه‌ای حریر گرفته است (نک: ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۵/۲۷). او نماز را نیز نیکو نمی‌خوانده و حتی به موسیقی و بازی نَرْد دلبستگی داشته است (نک: همو، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، ۵/۱۱۸). در مقابل، بستی عکرمه را از ملازمان ورع در سر و علن دانسته است (نک: مشاهیر علماء الامصار و اعلام الفقهاء الاقطار، ۱/۸۲). به نظر عکرمه مراد از *"لهو الحديث"* غنا است (نک: ابن جوزی، *تلبیس ابلیس*، ۲۸۵). او معتقد است که غنا نفاق را در دل می‌ریاند (نک: قرطبی، ۱۴/۵۲) و حتی از طریق ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل کرده است: من بر انگيخته شدم تا طبل و مزمار را برچینم (نک: ابن جوزی، همان، ۲۸۷). ابونعیم اصفهانی عکرمه را در زمره متصوفه برشمرده است، زیرا به باور وی تصوف همان تحصیل اصول، تنبیه عقول و تعلیم جهول است و چون عکرمه دانش خود را در سرزمین‌های مختلف به بندگان خدا بذل می‌کرده است، باید او را مفسر آیات محکم و روشن‌گر روایات مبهم دانست (نک: ۳/۳۲۶).

تفسیر عکرمه از آیه *... للذین يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب ...* (نساء/۱۷)، نشان می‌دهد که وی نگاه مثبتی به دنیا و دنیاگرایان نداشته است. او می‌گوید: دنیا یکسره نزدیک و یکسره جهالت است (نک: ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ۹/۲۴۶).

از عکرمه، حکایاتی درباره ساده‌زیستی پیامبر (ص) و خانواده او و فضیلت اصحاب صفا نقل شده است (نک: ابن سعد، ۱/۳۱۶، ۴۰۰ - ۴۰۲؛ خطیب، ۱۳/۲۷۶).

از میان راویان او ابن ابی‌نضیب و ابن ابی‌روآد از جمله عابدترین مردم بوده‌اند (نک: ابن‌عماد، ۱/۲۴۵-۲۴۶).

۲.۲. انکار عثمان و علی (ع). خوارج مشروعیت حاکم را به اقامه عدل و ترک کبائر می‌دانند و معتقدند که در غیر این صورت، بر کناری او بر امت واجب است. آنها از همین قاعده، کفر عثمان را به سبب خروج از عدل و کفر علی را به سبب توبه نکردن از پذیرش حکمت انسان‌ها - که به پندار خوارج گناه کبیره است - نتیجه می‌گیرند (نک: اشعری، ۸۶). درباره عکرمه، تصریحاتی که نشان دهد وی معتقد به کفر عثمان بوده است، وجود ندارد، هر چند او با بیانی آمیخته با کنایه، بر اعمال او خرده گرفته است. چنان که او در تفسیر آیه ... هل یستوی هو و من یأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم (نحل/۷۶) از قول ابن‌عباس می‌گوید: این آیه درباره عثمان بن عفان است (نک: ابن‌سعد، ۳/۶۰). به علاوه، برخی از گزارش‌های تاریخی او آهنگی انتقادآمیز از عثمان دارد؛ مانند مجادله عایشه و عثمان (نک: حلبی، ۲۸۷) و موضوع حمایت عثمان از ابن ابی‌سرح رانده شده پیامبر (ص) (نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳/۳۱)، اما درباره علی (ع) جز بیان فضایل، چیزی از عکرمه روایت نشده و این نکته‌ای است که عکرمه را به تشیع، نزدیک می‌کند.

عکرمه و اعتقادات شیعی

همانندی میان روایات عکرمه و باورهای شیعی را در چهار حوزه می‌توان بررسی کرد:

الف - روایت. عکرمه به دلیل ملازمت با ابن عباس، طبعاً با علی (ع) و فرزندانش نیز رابطه داشته و از آنان نیز به طور مستقیم روایت کرده است (نک: ابن خلکان، ۲/۳۶۵). در متون شیعی معمولاً او را شاگرد با واسطه علی (ع) به شمار می‌آورند (نک: دیلمی، ۲/۲۱۴؛ حلبی، نهج الحق و کشف الصدق، ۲۳۷؛ مجلسی، ۱۴۱/۴۱). عکرمه، خاطره‌ای از همراهی خود با حسین (ع) در حج و سخنی از ایشان درباره این مناسک نقل کرده است (نک: ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ۵/۱۸۶).

برخی از راویان سخن و اندیشه عکرمه نیز از شیعیان بوده‌اند. چنان که، سعید بن جبیر و ابی‌الشیخ از شیعیانی که در مبارزه با حجاج ثقفی به قتل رسید

(نک: کشی، ۱۱۹)، عکرمه را از خود داناست می دانسته است (نک: شیرازی، ۵۹).
 ابان بن تغلب شاگرد مشهور امام صادق (ع) (نک: ابن داود، ۱۰) نیز از جمله راویان
 عکرمه بوده است (نک: عمادالدین طبری، ۱۴۱). علی بن یزید دیگر راوی عکرمه، از
 نظر احمد بن حنبل فردی راستگو، ولی از سران تشیع بوده است (نک: عقیلی،
 ۲۲۸/۳).

ب - تاریخ. در اینجا از میان انبوه روایات تاریخی نقل شده از عکرمه، فهرستی از
 ده روایت را که منطبق بر نگرش شیعی است، ذکر می کنیم:

۱. هشدار پیامبر (ص) به همسرانش درباره پارس کردن سگان حوآب بر یکی از
 آنها در آینده (نک: ابن کثیر، همان، ۲۱۲/۶):

۲. سخن پیغمبر (ص) خطاب به عمار بن یاسر درباره کشته شدن او به دست
 گروه طغیانگر (نک: ذهبی، همان، ۴۱۹/۱):

۳. ماجرای دوات و قرطاس و صدور جمله ان الرجل ليهجر من از زبان
 عمر بن خطاب (نک: ابن طاووس، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ۴۳۲/۲):

۴. فرار عثمان بن عفان از جنگ (نک: ابن علی، ۷۷۳/۲):

۵. دفن شبانه فاطمه (س) و نماز علی (ع) بر پیکر او (نک: مرتضی، ۱۱۳/۴):

۶. مشاجره عثمان و علی در روزگار عمر و سخن عثمان خطاب به علی (ع) که:
 گناه من چیست؟ به خدا سوگند قریش هرگز شما (بنی هاشم) را دوست ندارد پس از
 آن که هفتاد مرد از آنان را در روز بدر کشتید (نک: مفید، ۹۹؛ ابن شدقم، ۱۸۵):

۷. مجادله ابوذر با عثمان و کعب الاحبار (نک: نوری، ۳۷/۷):

۸. تبعید ابوذر به ربه و بدرقه او از سوی علی (ع)، حسنین (ع) عقیل و عمار
 (نک: مجلسی، ۴۱۱/۲۲):

۹. پشیمانی زبیر از جنگ با علی (ع) در روز جمل (نک: ابن سعد، ۱۱۰/۳):

۱۰. ناگزیر شدن علی (ع) از پذیرش حکمیت ابوموسی تحت فشار گروهی از
 یاران خود که بعدها عنوان خوارج یافتند (نک: ذهبی، همان، ۳۹۴/۲-۳۹۵).

ج - فقه. برخی از روایات فقهی عکرمه، با آرای فقهای شیعه مطابقت دارد. از آن
 جمله روایت مشهور او درباره وجوب مسح بر پاها در وضو (نک: کراچی، ۱۵۱/۱):

میلانی، حکم الارجل فی الوضوء، ۳۰) و حذف شعار "حی علی خیر العمل" به فرمان عمر، خلیفه دوم، از اذان (نک: شیخ صدوق، ۳۶۸/۲) است.

در اعتقادات عکرمه موضوع "ولایت علی" را حداقل در مفهوم "دوستی" پذیرفته است. او از رسول خدا (ص) نقل کرده که: هر کس طالب بهشت است، پس از من ولایت علی (ع) و پیشوایان پس از مرا پذیرد که آنها عترت منند (نک: ابونعیم، ۸۶/۱).

عکرمه رابطه سببی داشتن با پیامبر (ص) را فضیلتی بزرگ دانسته و از پیامبر (ص) نقل کرده است: هر نسب و سببی در قیامت منقطع می‌شود جز سبب و نسب من (نک: خطیب، ۲۷۱/۱۰). او چهار خصلت نیک را منحصر در علی (ع) دانسته (نک: ابن طاووس، بناء المقالة الفاطمية فی نقض الرسالة العثمانية، ۱۳۳) و گفته است: برای علی (ع) منقبتی می‌شناسد که اگر بگوید آسمان‌ها و زمین اندک‌مایه شوند (نک: حلی، منهاج الکرامه فی معرفة الامامة، ۱۳۸). ابان بن تغلب از قول عکرمه می‌گوید: زنان از زادن کسی چون علی (ع) ناتوانند (نک: عمادالدین طبری، ۱۴۱). او به ارتباط مضامین برخی از آیات قرآن با فضایل علی (ع) پرداخته و به نقل از ابن عباس می‌گوید: آیه‌ای در قرآن نیست که با یا ایها الذین آمنوا آغاز شود، مگر آن که علی (ع) مصداق اکمل آن است. خداوند اصحاب محمد (ص) را در قرآن مورد عتاب قرار داده، ولی از علی (ع) جز به نیکی یاد نکرده است (نک: ابن حنبل، ۶۵۴/۲) و نیز این که: خداوند در قرآن استغفار بر علی (ع) را بر مسلمانان واجب گردانیده است. به طوری که، می‌فرماید: ... ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان ... (حشر/۱۰) و علی (ع) سابق این امت است (نک: ابن ابی‌الحدید، ۲۲۴/۱۳). همچنین عکرمه در تفسیر چهار آیه نخست سوره شمس معتقد است: مراد از شمس، قمر، نهار و لیل به ترتیب: پیامبر (ص)، علی (ع)، حسنین (ع) و بنی‌امیه است (نک: مجلسی، ۸۹/۱۶).

روایات عکرمه درباره سایر اهل بیت نیز سرشار از بیان فضایل است. یک حکایت نقل‌شده از عکرمه نشان می‌دهد ابن عباس در مجلسی، پاسخ سؤال ابن‌ازرق خارجی را درباره توصیف خداوند، به حسین (ع) احاله کرده و او و سایر اهل بیت

را گنجینه‌های دانش دانسته است (نک: ابن‌مَدِیم، ۲۵۸۶/۶). عکرمه به نقل از پیامبر (ص) احادیثی در فضیلت حسنین (ع) (نک: ابن‌کثیر، *البدایة و النهایة*، ۲۳۰/۶؛ ۳۶/۸) و فاطمه زهرا (س) نقل کرده است. از جمله آن که پیامبر (ص)، فاطمه را در زمره چهار زن برتر بهشت معرفی کرده است (نک: شیبانی، ۳۶۴/۵) و این که پیامبر (ص) خطاب به فاطمه (س) فرمود: تو نخستین فرد از اهل بیت من هستی که به من می‌پیوندى و فاطمه خوشحال شد (نک: ابن‌سعد، ۱۹۳/۲). شاید به دلیل نقل این‌گونه روایات بوده که افرادی میان او و شیعیان، تفاوت چندانی نمی‌دیدند. هنگامی که عکرمه و کُثَیر عَزَّه شاعر شیعی هر دو در یک روز از دنیا رفتند، برخی چنین دعا کردند: *اَللّٰهُمَّ کَمَا جَمَعْتَهُمَا فِی زِیَارَةِ الْقُبُورِ فَلَا تُفَرِّقْ بَیْنَهُمَا یَوْمَ النُّشُورِ* (نک: ابشیهی، ۵۷۴/۲ - ۵۷۵).

از خبری که درباره کیفیت وفات عکرمه و تلاش امام باقر (ع) برای حضور بر بالین این محتضر برای تلقین مفهوم "ولایت" به او نقل شده است (نک: کلینی، ۱۲۲/۳)، سه نکته برمی‌آید:

۱. توجه ویژه ائمه اهل بیت (ع) به عکرمه (نک: معرفت، ۳۹۲/۱) به خاطر دشمنی او با دشمنان اهل بیت و عدم دشمنی او یا اهل بیت (ع)؛
 ۲. ناخشنودی ائمه (ع) از عکرمه به سبب برخی از اعتقادات او؛
 ۳. تلاش ائمه برای متقاعد کردن او به موضوع "ولایت" در معنای شیعی آن.
- با توجه به مستندات موجود، این که عکرمه را فردی شیعی و از دل‌بستگان به اهل بیت عصمت و خواص یاران امام باقر (ع) بدانیم (نک: همان، ۲۸۸/۱) یا اتهام خارجی‌گری به او را ناشی از توهمی بپنداریم که برخی از حسودان از سفرهای او به سرزمین‌های مختلف از جمله مغرب به آن دچار شده‌اند (نک: همان، ۳۷۹/۱)، تحلیلی فاقد پشتوانه است.

تأکید بر مبارزه با ظلم

الف - در حوزه نظر

۱. مخالفت با مرجئه. در سده نخست هجری، فرقه مرجئه بر بی‌تفاوتی نسبت به ظلم پای می‌فشرد (نک: ابن‌جوزی، *تلبیس ابلیس*، ۳۱). معتقدان به این فرقه، ایمان را

امری قلبی می‌شمردند (نک: اشعری، ۱۳۲) و غالباً کسی را کافر نمی‌انگاشتند (نک: همان، ۱۴۳). عکرمه با این گروه به مخالفت پرداخت. وی سخنی به پیامبر (ص) نسبت داده است که بر اساس آن، دو گروه مرجئی و قدری سهمی از مسلمانی ندارند (نک: نوری، ۱۷۴/۱۸). ابن‌ابی‌رواد که او را از جمله عبادتگرتترین مردمان دانسته‌اند (نک: ابن‌عماد، ۲۴۶/۱)، از این گروه بود. گویند عکرمه به مکه آمد و او را به گمراه ساختن مردم متهم کرد (نک: ابن‌مبرد، ۱۰۰).

۲. مبارزه نظری با جاه‌طلبی. عکرمه با نقل حدیث سیدالقوم خادمهم از زبان رسول خدا (ص) (نک: سیوطی، تاریخ الخلفاء، ۳۳۲)، سیادت را از حاکمان جور نفی کرده است. او همچنین در تفسیر آیه: *تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً...* (قصص/۸۳) مراد از "اراده علو" را "اراده برتری و بلندپایگی" نزد سلاطین دانسته است (نک: ابونعیم، ۳/۳۳۰).

۳. نقل حکایات و احادیثی در نکوهش ستم‌کاری و تحریض بر ظلم‌ستیزی. عکرمه در باب فضیلت صدقه، با پردازش داستانی می‌خواهد این نکته را بفهماند که در روزگار وی خلیفگان، به جای قطع دست سارق، دست بخشنده را می‌برند (نک: ابن‌کثیر، البداية و النهایة، ۲۴۷/۹). او همچنین از رسول خدا (ص) نقل کرده است: هرگز در کنار کسی که دیگری را به ستم می‌زند، بی‌تفاوت نایستید تا نفرین خدا بر شما نازل نشود، (نک: همان، ۲۵۶). عکرمه به نقل از ابن‌عباس، سلطان خداوند بر زمین را کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) دانسته است و در اشاره‌ای مستقیم به خلفا و امرای روزگار خود می‌افزاید: هر کس عهده‌دار یکی از امور مسلمانان شود، خداوند نیاز او را برطرف نسازد، مگر آن که او نیازهای مسلمانان را برآورده سازد و حقوق آنها را ادا کند (نک: خطیب، ۷۶/۶). عکرمه در ضمن نکوهش خلفای روزگار خود، قیام بر ضد امیران جائر را تشویق کرده است. نمونه روشن آن، نقل این حدیث رسول خدا (ص) است: گرامی‌ترین شهیدان در روز رستخیز پس از حمزه، هر مردی است که در برابر یک امام جائر قیام و او را امر و نهی کند و آن ستمگر او را بکشد (نک: سلفی، ۱۸۰-۱۸۱). عکرمه در تفسیر آیه *ولا تتركوا الى الذين ظلموا...* (هود/۱۱۳) گوید: مراد آن است که از آنها اطاعت نکنید و به ایشان مهر

نورزید (نک: ذهبی، الکبائر، ۱۱۱) و مراد از مسرفین را در آیه ... و انّ المسرفین هم اصحاب النار (غافر/۴۳) جباران و متکبران دانسته است (نک: قرطبی، ۳۱۷/۱۵). حتی از مفهوم مخالف سخنی که عکرمه از ابن عباس نقل کرده است، چنین برمی آید که وی کشتن امرای جور را جایز می دانسته است: هر کس پیامبر یا امام عادل را بکشد، گویی همه مردم را کشته است (نک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴۸/۲).

ب - در حوزه عمل

عکرمه به رغم روابطی که با برخی از امیران داشته (نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۵/۵)، گاهی شورشگران بر بنی امیه را با هر گرایشی همراهی کرده است. مانند:

۱. همراهی با قیام مختار ثقفی. ابن سیرین عکرمه را در ایام حکومت مختار در کوفه ملاقات کرده است (نک: ابونعیم، ۳۲۸/۳). همچنین ضحاک بن مزاحم تفسیر خود را از ابن عباس، از عکرمه در همین ایام شنیده است (نک: قزوینی، ۲۲۳/۱ - ۳۸۹). گویا نقش وی در این ماجرا هدایت و توجیه فکری و عقیدتی بوده است. (نک: ابن کثیر، البداية و النهایة، ۲۹۱/۸).

۲. همراهی با ابن زبیر. عکرمه به هنگام قیام ابن زبیر در مکه بوده و به رغم مشاجرات ایجادشده میان ابن عباس و ابن زبیر (نک: نوری، ۴۵۰/۱۴)، در کنار سران گروه های خوارج به جنبش ضد اموی ابن زبیر پیوسته است. شخصی به نام جبیر، حکایت کرده که در آن هنگام نخست به نزد ابن زبیر و سپس نجدة بن عامر حروری شتافته و عکرمه را نزد او یافته است (نک: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۵۰۹/۳).

۳. ارتباط با سران خوارج و دیگر مخالفان بنی امیه. بسیاری از معاشران عکرمه، با امویان میانه ای نداشته اند. حتی خود ابن عباس که عکرمه با او ملازم بوده، با برخی از سران خوارج همچون ابن ازرق، نجدة و ابوالشعثاء جابر دوستی و ارتباط داشته است. ابن ازرق با ابن عباس گفتگو کرده (نک: اصفهانی، ۲۴۱/۲۳) و نجدة زمانی کاتب او بوده است (نک: ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ۱۴۸/۶). ابن عباس و جابر بن زید نیز رابطه استاد و شاگردی داشته و جابر پیوسته برای دیدار با ابن عباس به مکه می رفته است (نک: شماخی، ۹۶). جابر با عکرمه نیز روابط دوستانه ای داشته و از وی با القابی همچون "چشمه" (نک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۲۳۵/۷) و "دریا" (نک: ابن سعد، ۳۸۵/۲) یاد می کرده و عکرمه نیز جابر را

فردی دانا می‌شمرده است (نک: ابن‌ابی‌حاتم، ۴۹۴/۲). عکرمه با خاندان مهلب نیز در دوره خروج آنها بر بنی‌امیه رابطه داشته است. او در دوره حکمرانی یزید بن مهلب بر خراسان در مرو به نزد او یا پسرش مخلد (نک: ذهبی، همان، ۱۵/۵) شتافته و یزید به او چهار هزار دینار - شاید برای اهداف تبلیغی - داده است (نک: جرجانی، ۵۳). هند دختر مهلب که از هواداران جابر و اباضیان بوده است (نک: خلیفات، ۹۵)، می‌گوید: عکرمه بسیار به نزد ما می‌آمد و برایمان حدیث می‌گفت. او از ابن‌عباس نقل کرد که حکومت بنی‌امیه، پس از آن که میان آنها اختلاف افتاد، تا قیامت از کف آنها بیرون شود (نک: علی بن موسی ابن‌طاووس، ۳۱).

بسیاری از روایان عکرمه نیز از خوارج یا مخالفان بنی‌امیه بوده‌اند. مانند ابن‌غسیل، که جدش حنظله بر امویان شوریده بود (نک: ذهبی، همان، ۳۲۴/۷) و داود بن حصین مدنی که به جانب‌داری از آرای خوارج متهم است (نک: سخاوی، ۳۲۶/۱).

۴. سفرهای تبلیغی. عکرمه در واپسین سال‌های عمر ابن‌عباس در سفری به یمامه شش ماه نزد نجدة حروری به سر برده است (نک: ابن حجر عسقلانی، مقدمه فتح الباری، ۴۲۶). او در طول زندگی به شهرهای مختلف سفر کرد (نک: ابن‌عماد، ۱۳۰/۱). در این مسافرت‌ها افراد فراوانی از او استماع حدیث می‌کردند (نک: ذهبی، همان، ۱۸/۵). عکرمه در اواخر عمر سفری به شمال آفریقا کرده و در آنجا به تبلیغ عقاید خوارج پرداخته است. مشهور است که وی برای نخستین بار عقاید صفریه را در بین مردم مغرب رواج داده است (نک: همو، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ۱۱۸/۵).

۵. رفض مالکیت بنی‌امیه. عکرمه تا پایان عمر ابن‌عباس، غلام او بود و سپس به علی پسر ابن‌عباس رسید، علی که با عکرمه میانه خوبی نداشت (نک: ابن‌خلکان، ۲۶۵/۳). می‌خواست او را به خالد نوه معاویه به چهار هزار دینار بفروشد. عکرمه با این پرسش که می‌خواهی دانش پدرت را به دینار بفروشی؟ او را از این کار منصرف کرد (نک: ابن‌عماد، ۱۳۰/۱).

۶. درگیری با والی مدینه. عکرمه در اواخر عمر پس از بازگشت از قیروان، با والی اموی مدینه درگیر شد و تحت تعقیب او قرار گرفت. او به ناچار در خانه هم‌فکرش داود بن حصین پنهان شد و همانجا درگذشت (نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۲/۵).

مخالفت با انحصار خلافت در قریش

خوارج معتقدند که هر مسلمانی، قرشی یا غیرقرشی و آزاد یا بنده، می‌تواند زمام امور دیگر مسلمان را به دست بگیرد (نک: بغدادی، ۸۲، ۲۶۳). به همین دلیل، آنها هم با دیدگاه اهل سنت که به لزوم حاکمیت قریش معتقد بودند و هم با عقیده شیعه که حق امامت را منحصر در برگزیدگانی از اهل بیت پیامبر (ص) می‌دیدند به مخالفت برخاستند (نک: ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ۱۱۲؛ اصفهانی، ۸۱/۱؛ ۲۴۱/۲۳-۳۴۵). عکرمه نیز برای تبلیغ همین اندیشه تلاش می‌کرده و روایات او در موضوع مغازی و سیره پیامبر (ص) غالباً در طعن قریش است (نک: ابن علی، ۶۵۵/۲، ۸۸/۵، ۸۷۷؛ قرطبی، ۲۱/۱۶؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۵۷۱/۱، ۵۱۴، ۲۳/۳، ۶۱، ۷۲؛ ۱۷۶/۴، ۱۹۴). او حکایات فراوانی از دشمنی قریش با پیامبر (ص) آورده

(نک: ابن سعد، ۲۰۰/۱-۲۰۱) و حتی از پیامبر (ص) نقل کرده است: به خدا سوگند که من سه بار با قریش خواهم جنگید (نک: همو، ۴۰۴/۷). عکرمه، نضربین حارث را از شیاطین قریش دانسته است. با وجود این نقل کرده که وی قریشیان را به دلیل این که از رسول خدا (ص) با وجود آن که به درستی کارش اعتماد داشته‌اند، اطاعت نکرده و او را آزوده‌اند، سرزنش کرده است (نک: ابن تیمیه، الجواب الصحیح لمن بطل دین المسیح، ۳۷۸-۳۷۹). در اندیشه عکرمه، تفکیکی میان اهل بیت و قریش وجود ندارد. از نظر او قریشیان یا افرادی ستودنی‌اند همچون اهل بیت (ع)، یا نکوهیدنی مانند حکمرانان بنی‌امیه. بر این اساس باید گفت: تفسیرهای عکرمه در موارد ذیل، در همین عقیده بنیادین او ریشه دارد:

۱. آیه تطهیر. عکرمه در تفسیر آیه تطهیر (احزاب/۳۳) که در عرف علمای شیعه درباره اصحاب کساء یا برگزیدگان از خاندان پیامبر (ص) است (نک: ابن-شهر آشوب، ۶۲/۲)، اعتقاد دارد که در این آیه مراد از «اهل البیت» تنها زنان پیامبر

(ص) است (نک: ذهبی، همان، ۲۰۸/۲) و کسی جز آنها را دربرنمی‌گیرد. او برای ترویج این فکر در بازارها ندا می‌داد و مردم را به مباحله فرامی‌خواند (نک: سیوطی، الدر المنثور، ۱۹۸/۵). ظاهراً از آن روی که اهل بیت در معنای شیعی تنها افرادی از قریش را دربرمی‌گیرد؛ اما در معنای مورد نظر عکرمه شامل زنانی از قبایل و اقوام مختلف می‌شود. شاید به همین علت است که عکرمه در بحث از زنان پیامبر (ص)، قرشی و غیر قرشی را جداگانه ذکر کرده است (نک: ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴۸۲/۳).

۲. معنای کوثر. عکرمه در تفسیر سوره کوثر معتقد است که مراد از لفظ "کوثر" نبوت و کتاب است (نک: قرطبی، ۷/۲۰). بنابراین، او این عقیده را که مراد از این لفظ، کثرت اولاد رسول خدا (ص) از طریق فاطمه (س) باشد (نک: مرعشی، ۱۳۸/۹)، نمی‌پذیرد، زیرا در این صورت نیز فضیلتی برای قریش اثبات می‌شود؛

۳. معنای ذی‌القربی. تفسیر عکرمه از آیه ... قل لا اسألكم عليه اجراً الا المودة فی القربی ... (شوری/۲۳) نیز متضمن طعن بر قریش است. به گفته او کمتر بطنی از بطون قریش یافت می‌شود که در آن ولادتی منسوب به پیامبر (ص) رخ نداده باشد. به همین دلیل، مراد از این آیه آن است که اگر به خاطر دینی که آورده‌ام مرا پاس نمی‌دارید، به خاطر قرابتی که با شما دارم چنین کنید (نک: ابن‌سعد، ۲۴/۱). مفهوم مخالف این تفسیر آن است که پس از پذیرش دین و انقیاد به آن، دیگر قرابت نسبی جایگاه قابل اعتنائی نخواهد داشت؛

۴. حدیث ثقلین. عکرمه در روایت حدیث ثقلین به جای واژه "عترت" لفظ "سنت" را به کار برده است (نک: بیهقی، ۲۲۸). بدیهی است که او نمی‌توانسته است معتقد به تقلیت عترت شود و واژه‌ای به کار ببرد که مرجعیت سیاسی گروه خاصی از قریش را اثبات می‌کند؛

۵. حدیث انذار. در بیان شأن نزول آیه و انذر عشیرتک الاقربین (شعراء/۲۱۴) معمولاً روایت‌های گوناگونی نقل می‌شود که قابل‌جمعند. از آن جمله است ماجرای دعوت پیامبر (ص) از بنی‌هاشم و بنی‌مطلب و تعیین علی (ع) به وصایت و جانشینی خود (نک: طبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ۱۲۲/۱۹)، اما عکرمه، تنها به نقل

ماجرایی که معمولاً در شأن نزول سوره تَبَّتْ می‌آید اکتفا کرده است (نک: ابن‌سعد، ۲۰۰/۱). بنابراین، ظاهراً او اعتقادی به حدیث معروف انذار نداشته است. این ضدیت‌ها با قریش نمی‌توانست برای قریشیان و به خصوص بنی‌امیه خوشایند باشد، به همین دلیل پس از مرگ عکرمه و کُثَیْر عَزَّة شاعر، قریشیان در تشییع جنازه کثیر شرکت کردند، ولی در تشییع عکرمه کسی از آنان نبود (نک: اصفهانی، ۴۷/۹).

نتیجه

همدلی عکرمه با خوارج، عمدتاً به خاطر ضدیت او با حاکمیت سیاسی قریش و به خصوص بنی‌امیه بوده است و از آنجا که روایات فراوانی در فضایل علی (ع) و اهل بیت (ع) از او نقل کرده‌اند، نمی‌توان او را به دشمنی با آنان متهم کرد. عکرمه با شیعیان در این نکته که علی (ع) دارای فضایل فراوانی است، هم‌نواست، ولی دربارهٔ احقیت ایشان و هر فرد دیگری از قریش به خلافت، دیدگاهی مغایر دارد. گویا وی از این نکته مهم غفلت ورزیده است که علی و اهل بیت (ع)، از اجحافات مخالفان قرشی خویش آزرده بوده‌اند. چنان‌که، از علی (ع) سخنان بسیاری در شکایت از قریش نقل شده است (نک: نهج البلاغه، خطبه‌های ۲۷، ۳۳، ۶۷، ۱۱۴، ۱۷۲، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۱۹). عکرمه حتی در این مورد خاص با استاد خود ابن‌عباس نیز اختلاف نظر داشته و ظاهراً به همین علت ابن‌عباس به او پرخاش کرده (نک: ابن‌حجر عسقلانی، مقدمه فتح الباری، ۴۲۶) و پسرش علی نیز از او خشنود نبوده است (نک: ابن‌خلکان، ۲۶۵/۳).

همچنین حاصل جمع اخباری که عکرمه را به فرقه‌های نجدات، صفریه، اباضیه و بیهسیه از خوارج منتسب دانسته‌اند (نک: جرجانی، ۲۶۶/۵-۲۶۷؛ مزّی، ۲۷۸/۲۰، ۲۸۷؛ ذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ۱۱۸/۵-۱۱۹؛ ابن‌حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۲۳۷/۷) می‌تواند آن باشد که تعلق او به اصول تفکر خارجی بیش از تعلق وی به فرقه‌ای خاص از آنها بوده است. به علاوه، پذیرش مبانی تفکر یادشده، نیز تا حد زیادی معلول تأثیرپذیری او از محیط پیرامون خود، به خصوص در واکنش به اوضاع سیاسی آن روزگار بوده است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم؛
۲. نهج البلاغه، جمع شریف رضی، ضبط صبحی صالح، دار الهجرة، قم، ۱۴۰۵ هـ.ق؛
۳. ابشیهی، شهاب‌الدین محمد، المستطرف فی کل فنّ مستطرف، به کوشش مفید محمد قمیحه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۶ م؛
۴. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن تمیمی، الجرح و التعديل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۱ هـ.ق/۱۹۵۲ م؛
۵. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، مرعشی، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق؛
۶. ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، به کوشش ابوالفداء عبدالله قاضی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ هـ.ق/۱۹۹۵ م؛
۷. ابن بابویه قمی، محمد بن علی [شیخ صدوق]، غلل الشرایع، المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۶ هـ.ق/۱۹۶۶ م؛
۸. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الاستقامه، به کوشش محمد رشاد سالم، جامعه الامام محمد بن سعود، مدینه، ۱۴۰۵ هـ.ق؛
۹. همو، الجواب الصحیح لمن بکدّ دین المسیح، به کوشش علی حسن ناصر، عبدالعزیز، ابراهیم عسکر و حمدان محمد، دار العاصمه، ریاض، ۱۴۱۴ هـ.ق؛
۱۰. ابن جوزی، عبدالرحمن، تلخیص ابلیس، به کوشش جمیلی، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ.ق/۱۹۸۵ م؛
۱۱. همو، الضعفاء و المتروکین، به کوشش عبدالله قاضی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۶ هـ.ق؛
۱۲. ابن حجر عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۶ هـ.ق/۱۹۸۴ م؛
۱۳. همو، لسان المیزان، به کوشش دائره المعارف النظامیه، هند، افسست: مؤسسه الاعلامی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ هـ.ق/۱۹۸۶ م؛
۱۴. همو، مقدمه فتح الباری، به کوشش عبدالباقی و الخطیب، دار المعرفه، بیروت، ۱۳۷۹ هـ.ق؛

۱۵. همو، *نزهة الالباب فی الانقلاب*، به کوشش عبدالعزيز بن محمد بن صالح سديدي، مكتبة الرشيد، رياض، ۱۹۸۹ م؛
۱۶. ابن حنبل، احمد، *فضائل الصحابة*، به کوشش وصی الله، مؤسسه الرساله، بيروت، ۱۴۰۳ هـ ق / ۱۹۸۳ م؛
۱۷. ابن خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الاعيان و انباء ابناء الزمان*، به کوشش احسان عباس، دار الثقافة، بيروت، ۱۹۶۸ م؛
۱۸. ابن داود حلی، تقی الدین، *رجال ابن داود*، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳ هـ ق؛
۱۹. ابن سعد، ابو عبدالله محمد، *الطبقات الكبرى*، دار صادر، بيروت، بی تا؛
۲۰. ابن شدقم، ضامن، *وقعة الجمل*، به کوشش آل شبيب، محقق، بی جا، ۱۴۲۰ هـ ق؛
۲۱. ابن شهر آشوب، محمد، *مشابه القرآن و مختلفه*، بيدار، بی جا، ۱۳۲۸ هـ ق؛
۲۲. ابن طاووس، احمد، *بناء المقالة الفاطمية فی نقض الرسالة العثمانية*، به کوشش غريقي، مؤسسه آل البيت، بيروت، ۱۴۱۱ هـ ق؛
۲۳. همو، *الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف*، خیام، قم، ۱۳۹۹ هـ ق؛
۲۴. ابن طاووس، علی بن موسی، *الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر*، منشورات الرضی، قم، ۱۳۹۸ هـ ق / ۱۹۹۸ م؛
۲۵. ابن عديم، کمال الدين عمر، *بغية الطلب فی تاريخ حلب*، به کوشش سهيل زكار، دار الفكر، بيروت، ۱۹۸۸ م؛
۲۶. ابن علی، شهاب الدين احمد، *العُجاب فی بيان الاسباب*، به کوشش عبدالحکيم محمد الانيس، دار ابن جوزی، دمام، ۱۹۹۷ م؛
۲۷. ابن عماد، عبدالحی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، به کوشش ارنأؤوط و عرقسوسی، دارالکتب العلمیه، بيروت، ۱۴۱۳ هـ ق؛
۲۸. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، *البدایة و النهایة*، مكتبة المعارف، بيروت، بی تا؛
۲۹. همو، *تفسير القرآن العظيم*، دار الفكر، بيروت، ۱۴۰۱ هـ ق؛
۳۰. ابن مبرد، ابوالمحاسن، *بحر الدم فيمن تكلم فيه الامام احمد بمدح او ذم*، به کوشش روحیه عبدالرحمن سويقي، دارالکتب العلمیه، بيروت، ۱۴۱۳ هـ ق؛
۳۱. ابونعيم اصفهانی، احمد بن عبدالله، *حلية الاولياء و طبقات الاصفياء*، به کوشش البرت يوسف کنعان، دارالكتاب العربی، بيروت، ۱۴۰۵ هـ ق؛

۳۲. اشعری، علی بن اسماعیل، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین*، به کوشش هلموت ریتز، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۵ م؛
۳۳. اصفهانی، ابوالفرج، *الآغانی*، به کوشش سمیر جابر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ هـ ق/ ۱۹۸۹ م؛
۳۴. ایجی، عضدالدین عبدالرحمن بن احمد، *کتاب المواقف*، به کوشش عبدالرحمن عمیره، دارالجلیل، بیروت، ۱۹۹۷ م؛
۳۵. بستی، محمد بن حبان، *الثقات*، به کوشش سید شرف الدین احمد، دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۵ هـ ق/ ۱۹۷۵ م؛
۳۶. همو، *مشاهیر علماء الامصار و اعلام فقهاء الاقطار*، به کوشش مرزوق علی ابراهیم، دارالوفاء للطباعة و النشر و التوزیع، منصوره، ۱۴۱۱ هـ ق/ ۱۹۹۱ م؛
۳۷. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، *الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجية*، دارالآفاق الجديدة، بیروت، ۱۹۹۷ م؛
۳۸. بیاضی، علی بن یونس، *الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم*، به کوشش محمد باقر بهبودی، المکتبه المرتضویه لاحیاء الجعفریه، بی جا، بی تا؛
۳۹. بیهقی، احمد بن حسین، *الإعتقاد و الهدایة الی سبیل الرشاد علی مذهب السلف و اصحاب الحديث*، به کوشش احمد عصام الکاتب، دارالآفاق الجديدة، بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق؛
۴۰. جرجانی، حمزه، *تاریخ جرجان*، به کوشش عبدالمعیدخان، بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق؛
۴۱. حلبی، ابوالصلاح، *تقریب المعارف*، به کوشش فارس حسون، محقق، بی جا، ۱۴۱۷ هـ ق/ ۱۳۷۵ هـ ش؛
۴۲. حلّی، حسن بن یوسف، *منهاج الکرامه فی معرفه الامامة*، به کوشش عبدالرحیم مبارک، مؤسسه پژوهش ها و مطالعات اسلامی، قم، بی تا؛
۴۳. همو، *نهج الحق و کشف الصدق*، به کوشش ارموی، دار الهجرة، قم، بی تا؛
۴۴. خطیب بغدادی، ابوبکر، *تاریخ بغداد*، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا؛
۴۵. خلیفات، عوض، *نشأة الحركة الاباضية*، وزارة التراث، مسقط، ۱۴۲۳ هـ ق؛
۴۶. دیلمی، حسن، *ارشاد القلوب*، شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ هـ ق؛

۴۷. زهبی، شمس‌الدین، *سیر اعلام النبلاء*، به کوشش شعیب ارنאוؤط و محمدنعیم عرقسوسی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ هـ ق؛
۴۸. همو، *الکبائر*، دار الندوة الجديدة، بیروت، بی تا؛
۴۹. همو، *المعین فی طبقات المحدثین*، به کوشش همام عبدالرحیم سعید، دار الفرقان، اردن، ۱۴۰۴ هـ ق؛
۵۰. همو، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، به کوشش علی محمد معوض و عادل احمد عبدال موجود، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۵ م؛
۵۱. زرعی، محمد بن ابی بکر، *اغاثة اللفهان*، به کوشش محمد حامد فقی، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۵ هـ ق/ ۱۹۷۵ م؛
۵۲. سخاوی، شمس‌الدین، *التحفة اللطيفة فی تاریخ المدينة الشریفة*، به کوشش میره ناجی سالم، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۴ م؛
۵۳. سلفی، ابوطاهر، *معجم السفر*، به کوشش عبدالله عمر بارودی، المكتبة التجارية، مکه، ۱۹۹۲ م؛
۵۴. سمعانی، عبدالکریم، *الانساب*، به کوشش عبدالله عمر بارودی، دارالجنان، بیروت، ۱۹۸۸ م؛
۵۵. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، *تاریخ الخلفاء*، به کوشش محمد محی‌الدین عبدالحمید، مطبعة السعادة، مصر، ۱۳۷۱ هـ ق/ ۱۹۵۳ م؛
۵۶. همو، *الدر المنثور*، دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۳ م؛
۵۷. شماخی، احمد بن سعید، *سیر المشایخ*، به کوشش احمد بن سعود شیبانی، وزارة التراث القومي و الثقافة، مسقط، ۱۴۰۷ هـ ق/ ۱۹۸۷ م؛
۵۸. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، به کوشش محمد سعید گیلانی، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۴ هـ ق؛
۵۹. شیبانی، احمد بن عمرو، *الآحاد و المثانی*، به کوشش باسم فیصل احمد جوابره، دار الراية، ریاض، ۱۴۱۱ هـ ق/ ۱۹۹۱ م؛
۶۰. شیرازی، ابواسحاق ابراهیم بن علی، *طبقات الفقهاء*، به کوشش خلیل المیس، دار القلم، بیروت، ۱۹۸۹ م؛

۶۱. صفوت، احمدزکی، *جمهره خطب العرب*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، المكتبة العلمیه، بیروت، ۱۹۶۵ م؛
۶۲. طبری، عمادالدین، *بشاره المصطفی لشیعہ المرتضی*، المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۳ هـ ق؛
۶۳. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ هـ ق؛
۶۴. همو، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق؛
۶۵. عقیلی، محمد بن عمر، *الضعفاء الکبیر*، به کوشش عبدالمعطی امین قلجی، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۴ هـ ق/ ۱۹۸۴ م؛
۶۶. عمادی، ابوالسعود محمد بن محمد، *ارشاد العقل السلیم الی مزیای القرآن الکریم*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا؛
۶۷. قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، به کوشش احمد عبدالعلیم بردونی، دار الشعب، قاهره، ۱۳۷۲ هـ ق؛
۶۸. قزوینی، ابویعلی، *الارشاد فی معرفه علماء الحدیث*، به کوشش محمد سعید عمر ادریس، مکتبه الرشد، ریاض، ۱۴۰۹ هـ ق؛
۶۹. کراچکی، ابو الفتح، *کنز القوائد*، دار الذخائر، قم، ۱۴۱۰ هـ ق؛
۷۰. کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی*، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۴۸ هـ ش؛
۷۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ هـ ق؛
۷۲. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ هـ ق؛
۷۳. مرتضی، شریف علی بن حسین، *الشافی فی الامامه*، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ هـ ق؛
۷۴. مرعشی، شهاب الدین، *شرح احقاق الحق و ازهاق الباطل*، منشورات مکتبه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۱۱ هـ ق؛
۷۵. مزّی، ابوالحجاج یوسف بن زکی، *تهذیب الکمال*، به کوشش بشار عواد معروف، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۰ هـ ق/ ۱۹۸۰ م؛
۷۶. معرفت، محمد هادی، *التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب*، الجامعه الرضویه للعلوم الاسلامیه، مشهد، ۱۴۱۸ هـ ق/ ۱۳۷۷ هـ ش؛

۷۷. مفید، ابن نعمان عکبری، *الجمال*، مکتبه الداوری، قم، بی تا؛
۷۸. میلانی، سیدعلی، *آیه التطهیر*، مرکز الابحاث العقائديه، بی جا، ۱۴۲۱ هـ.ق؛
۷۹. همو، *حكم الارجل فی الوضوء*، کنگره هزاره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق؛
۸۰. همو، *محاضرات فی الاعتقاد*، مرکز الابحاث العقائديه، بی جا، ۱۴۱۲ هـ.ق؛
۸۱. نوری، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۸ هـ.ق.

